

اجازه دادند نماز بخوانم. بعد از نماز دوسریاز آمدند و احوالم را پرسیدند و تنها در جواب گفتم: «الحمد لله». دوباره درباره ملا محمد عمر و بن لادن پرسیدند و پاسخ من آنها را خشمگین کرد و مرا تهدید کردند اما پاسخ من همان بود و ثابت ماندم. شش روز از خوردن غذا پرهیز کردم زیرا تردید داشتم که جیره ی سربازی آنها حلال باشد. حدود یک ماه در اتاقی کوچک ماندم و به چای و یک لقمه نان روزی ام محدود شده بود. بیست روز دست و پایم را بستند و هر روز بازجویی می شدم. سراسیران را از عمد به دیوار می زدند و آنها را روی زمین خشن می کشیدند. در حالیکه عربان بودم از من عکس گرفتند و معاینه پزشکی انجام دادند.

صلیب سرخ برای ثبت نام اسرا و ارائه کارت شناسایی به اردوگاه آمد. به ما یک سطل آب می دادند و مجبور مان می کردند جلوی بقیه به صورت برهنه دوش بگیریم. ماهی یک بار حق دوش گرفتن داشتیم. من از ۱۰ فوریه تا ۱ جولای ۲۰۰۲ در قندهار بازداشت بودم. اغلب بازجویی به صورت انسانی آغاز و با رفتارهای وحشیانه پایان داده می شد. آنچه که می خوردیم شبیه هر چیزی بود جز غذا. با سرو صداهای زیاد نمی گذاشتند شب ها بخوابیم. روزی سه بار اسرا را می شمردند. من زندانی شماره ۳۰۶ بودم. وقتی به بگرام منتقل شدم، هر روز این امید را داشتم که آخرین روز من باشد.

به هیئت صلیب سرخ مشکوک بودم و چیزی به آنها نمی گفتم. برخی از فرستادگان صلیب سرخ، جاسوسان آمریکایی در لباس مبدل بودند. تنها از سه چیز مطمئن بودم؛ آنها از طریق پیام ها ما را به خانواده هایمان مرتبط می ساختند، به هر گروه بیست نفری چهار جلد قرآن کریم دادند و بعد از چهار ماه برای ما دوش فراهم کردند. شکایت های ما اصلاحی در بد رفتاری سربازان ایجاد نمی کرد. یک بار وسط نماز خواندمان یکی را با شماره صد زدند و وقتی دیدند که نمازش را ادامه می دهد، به ما حمله ور شدند.

بدلیل بد رفتاری ها و وحشی گری ها تصمیم گرفتیم اعتصاب غذا کنیم. همه اعتصاب کردند. اطلاع دادیم که اعتصاب بدلیل بد رفتاری سربازان است. وعده هایی به ما داده شد و اعتصاب مان را تعلیق کردیم. سربازان محترم و شایسته ای نیز بودند که از همراهی با رفتار نفرت انگیز رفقای خود سرباز می زدند.

یک بار یکی از سربازها قرآن کریم را برداشته بود و روی آن ادرار کرده بود و آن را در سطل آشغال انداخته بود. مجبور بودیم قرآن ها را برگردانیم تا این اتفاق دوباره نیفتد. در تمام این مدت بازجویی ها ادامه داشت. به من گفتند که آزاد می کنند و تنها شرطش این است که به آنها کمک کنم شیخ اسامه و ملا محمد عمر را پیدا کنند. غیر ممکن و صد در صد محال بود که بر سر هر برادر مسلمانی معامله کنم و پاداش بخوادم. گاهی با مال و گاهی با معاملات دیگر ترغیب می کردند اما من تمام پیشنهادهای ازشان را رد کردم. بدترین مجازات این بود که تمام موهای بدن مان و حتی ابروهایمان را می تراشیدند. این امر در اسلام نهی شده و در مذهب حنفی گناه محسوب می شود.

خلیج گوانتانامو

اول جولای ۲۰۰۲، سربازان ما را برای انتقال به کوبا آماده کردند و دست و پایمان را با زنجیر بستند و روی سرمان کیسه های سیاه کشیدند. بعدتر به جای کیسه های سیاه از عینک های سیاه